مهدی اخوان ثالث

نوعی وزن در شعر امروز فارسی

اکنون دیگر نادر وانگشت شمار نیستند مجلات و کتابهائی که در آنها مثلا شعری ازاین گونه میخوانیم :

« میتراود مهتاب .
میدرخشدشبتاب .
نیست یك دم‌شکند خواب‌به چشم‌کس ولیك،
غم این خفتهٔ چند ،
خواب درچشم ترم میشکند .»

یا این :

« گربدین‌سان زیست‌باید پست ،
من‌چه بیشترم اگرفانوس عمرم رابه رسوائی نیاریزم ،
بربلندکاج خشك کوچهٔ بن‌بست .
وربدین سان مردباید پاك ،
من‌چه ناپاکم اگرننشانم ازایمان خود چون کوه،
یادگاری جاودانی برتر ازبی بقای‌خاك .»

سالهای پیش‌فقط یك نفربود که ابتدا گاهی ودراین اواخر اغلب، اشعاری دراین نوع وزنها میسرود واهل‌فن این‌گونهٔ شعرها راگاهی‌با تمسخر واستهزا و گاه باتأسف و احیاناً خشم تلقی میکردند و سرایندهٔ آنها را منحرف یا ناتوان میدانستند وچون فقط یك‌نفربود که بدین‌کاردست زده بود ویاران و همراهان و مروجین، یامانند خودآنان دارو دسته‌ئی، نداشت ـ کار اورا چون شعلهٔ آتشبازی کودکی میدانستندکه لحظه‌ئی چند میدرخشد وسپس جرقه‌های ناپایدار آنرا باد میبرد .

همزمان با این انعطاف وبدعت، انحرافات وتندرویهای دیگری نیزپیدا شده بودکه چندان قابل اعتنا نمینمود وآنان که‌کارشان فقط مسخره‌کردن‌دیگران است ، هرکوشی رادرنوآوری، نوعی خروج ازطریق‌سلامت واعتدال میشمردند و سره وناسره رابه‌باد استهزا وریشخند میگرفتند .

مردمی‌هم‌که اهل فن‌نبودند، شایداصلا توجهی بهاین‌گونه کوششهای پشت پرده که بی‌سروصدا وخاموش درکاربود، نداشتند. آنان شعرمیخواستند وعادت کرده

بودند که شعر بخواهند، بی‌آن که به‌خود زحمتی بدهند وجستجوئی داشته باشند. اگر کتابخوان وروزنامه‌خوان نبودند که هیچ واگر بودند کارشان آسان بود؛ کتاب یا مجله‌ئی میخریدند، ازشاعران گذشته یامعاصر، اگرشعری داشت که ازآن «خوششان میآمد» دیگر کارتمام بود ولی اگرشعری داشت که‌یعنی آنرا نمیفهمیدند یابه‌سهولت نمیفهمیدند (مثلاقصیده‌ئی ازخاقانی یابه‌سبك‌او) آنرا به‌کناری میفکندند واین‌هنر-دوستی وکاوش به‌همین جا خاتمه مییافت تا بازکتابی یا مجله‌ئی با تاریخ تازه‌تر گیرشان بیاید.

اینان هرگزمیل نداشتند «چیزی» برخلاف‌عادت وتن‌آسائی وخوی‌ایشان عرض وجودکند واهل‌فن کوششها راتاحدکوششهای خودشان‌کافی میدانستند. این خوگرفتن والفت بهمرساندن برای‌آدمی که‌کمی‌هم تنبل باشدگاهی حالت عجیبی ایجادٌ میکند. وقتی‌اورا ازخانهٔ قدیمیش به‌خانهٔ دیگر منتقل‌کنند، ابتدا خیلی ناراضی وناراحت است، بعدکم‌کم به‌این خانهٔ جدیدهم خومیگیرد ودلبستگیهائی پیدا میکند تاکاربه جائی میرسدکه اصلا دیگر نمیخواهدازاین‌خانه‌به‌جائی دیگر برود. اگرباغی‌هم به او نشان دهند ـ که حتی آرزوی آنرا هم داشته ـ و اگر دراین خانه‌که اوراست مور وموش ومارهم‌باشد، بازهم راضی نمیشودکه ازآن دل بکند. اسباب‌کشی وانتقال برایش مشکل است. میگوید: همین جا خوبست! کجا بروم از اینجا بهتر! ببینید چه گلبوتهٔ قشنگی دارد!

واهل فن‌برای‌آنهاکه اهل فن‌نبودند، درکتابها ومجلات‌آذوقه فراهم کرده بودند. شاعران بزرگ وکوچك و میانه و ادیبان وهمهٔ آنان‌که از ادبیات نان میخوردند، کتابها ومجلات را انباشته بودند از آثار گوناگون، خوب وبد، شعرو نظم، دیگرمردم‌چه میخواستند؛ فی‌المثل اگرزمزمه‌ئی هم ازشعرنوبگوششان‌خورده بود، شعرنوهم داشتند، تك وتوك شاعرانی پیدا شده‌بودندکه به‌زعم خودشان‌شعر نومیسرودند، قالبهای دستکاری‌شده، اوانی‌بند و بش‌خورده(۱) رباعیهای‌تنییرشکل یافته وثلاثی یاخماسی وسداسی‌گشته، منقطعات، مسمطات وترکیب‌بند وترجیع بندهای بزك شده ودیگرزاغرهای سالخورده‌باآریش‌یاپیرایش سطحی، سرشار بودند ازستایش‌ساعت وآسمان‌پیماوراه‌آهن وسینما وبعضی‌اشیاء جدید دیگر، یا انباشته بودند ازکم وبیش‌لحظات وملاحظات رمانتیك عاریتی وچم‌دست‌نشده وازاین قبیل کوششها درراه تجدد ادبی رواج‌داشت وهمراه اینها حماسه‌ها وداد وفریادهائی‌هم بودکه جسته‌گریخته بگوش میخورد. دیگرکسی‌بعضی ازکوششها ومجاهدات‌اصیل تررا که پس‌پشت‌این‌غبارروزمره داشت به‌نتیجه میرسید، نمیتوانست‌ببیندتا کم‌کم پیرترها یکی‌یکی مردند وجوانترها پیرشدند. بسیاری ازشاعران که درآن زمانها دست‌اندرکارشعر بودند، دیوانهاشان راتمام کردندوشیرازه بستند؛ درست‌مثل‌الگوهای سابق: قسمت اول‌قصاید فارسی واحیاناً عربی‌بعد ترجیعات وملمعات وبعدغزلیات ومثنویات‌ودرخاتمه‌قطعات ورباعیات‌وابیات‌مفرده وبالاخره‌تمت‌الکتاب بعون‌الملك

---

(۱) بش به‌فتح اول درگفتار مردم خرسان به‌معنی بست است که برظرف شکسته میزنند.

الوهاب... مگرصاحبدلی روزی برحمت ...کارها تمام‌بود، آردها بیخته ، غربالها آویخته .

اما مردی دیگر نیزسر گرم کارو کوشش بود؛ مردی جنگل‌زاد وکوه‌پرورد که بی‌هیچ قیل وقالی، دورازهمه، دورازمحافل ومنابررسمی، کارخویش رامیکرد. بساکه میساخت وبازویران میکرد ؛ میپرداخت وبازبدور میانداخت تا رفته‌رفته راه راپیداکرد وسرانجام‌باگامی‌بلند وجهشی‌شگفت، این‌درشتناك بادیه رادرنور- دید وپیروزبه قله‌برآمد . این مرد بلندگام جهنده «**نیمایوشیج**» بود .

درکاراوچون‌کاری دیگر بود، دشواریها وسنت‌شکنیها و تازگیهائی پدیدار گشت . تناسایان ونیزجویندگان درپیش‌کارهای او باخلاف‌آمد عادتهای فراوان و بدعتهای بسیار روبرو شدند ، پرسشها پیـدا شد . یکی از بدعتهای وی **اوزان** شعرهایش بود .

خواننده‌ئی که باشعر گذشتهٔ پارسی انس دارد وذهن وذوق خود را با آثار شاعران قدیم پرورش‌داده است ، به‌سبب‌اینکه این‌گونه شعرها (مثلاآن دوشعری که درابتدای‌مقاله ذکرشد) بانمونه‌هائی که‌اوازشعر بطورمطلق میشناسد، مطابقت نمیکند وچیزی برخلاف عادت وانس‌خود درآنها میبیند ، ابتدا طبعش‌میرمد و حتی ممکن‌است این‌شعرها اورا خشمگین کند باخود میگوید :

« آخراین‌هم شعرشد؛ کووزنش ؟ کوقافیه‌اش؛ یعنی‌چه ؟»

اوعادت‌کرده است که وقتی‌شعری میشنود، مثلااین‌غزل زیبای‌حافظ را:

«خوش آمد گل وز آن خـوشتر نباشد
کـه در دستت بجز ساغر نباشد »

تا پایان شعرهمین وزن وضرب، که ذوقش به‌آن‌آشناست، درگوشش به‌طرز یکنواخت وهمانندی زنگ بزند وادامه یابد. تتن تن‌تن، تتن تن‌تن، تتن‌تن ... مفاعیلن مفاعیلن‌فعولن ...

وبازوباز وباز همین‌طورتا آخراگریك جاکلمه‌ئی باشد که به‌این‌قالب شعر نخورد ، فوراً متوجه‌آن میشود ومیگوید: « این‌ازوزن خارج‌است.» ونیزاگرکلمه یاحرفی کم باشد میفهمدکه بازهم انحرافی‌است .

این به‌سبب‌انس وعادتی‌است که بیش‌ازهزارسال نسل‌به‌نسل‌به‌او انتقال‌یافته است. بنابراین وقتی‌شعری ازنوع دوشعرآغاز این مقال میشنود ، آن رمیدگی و نارضائی برایش پیدا میشود : « آیـا این شعرها وزن دارد ؛ این چطور وزنی است ؛ »

من‌دراین مقاله‌میخواهم فقط به‌همین‌پرسش پاسخ‌دهم که‌این چطوروزنی است وچه چیز موجب شده است‌که آن اوزان یکنواخت ومنظم به چنین شکلی تغییریافته .

این بی‌انصافی است اگربگوئیم شاعرانی‌که آن شعرها راسروده‌اند ، نمیتوانسته‌اندهرمصرع راتمام‌کنند. مثلا دربنددوم آغازمقاله آیا شاعرنمیتوانست شعرخودرا بدین‌صورت درآورد که فرم قطعه‌ئی دوبیتی باشد ؛

«نیك‌بشنو، نیك‌بنگر، نیکتر بگمارهوش
گر بدین‌سان مرد باید درجهان‌ای دوست‌پاك»
«من چه‌ناپاکم اگر ننشانم‌ازایمان‌خویش
یادگاری جاودان چون‌کوه در دنیای خاك»

بیقین‌اگرمیخواست شعرخود را خراب کند، میتوانست‌آنرا بدین‌حالت مضحك در آورد و در این صورت شاید کسی‌هم با او حرفی نداشت . حسابش راصاف‌کرده بود وپاسداران عروض‌ازاو مقداری وزن‌طلبکارنبودند. قطعه‌ئی‌دردو بیت ساخته بود که دوقافیه‌داشت، وزنش تمام‌بود، اگر بامقیاس عروض‌می‌سنجیدند چیزی بدهکارنبود ، چهار « فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات » را پر کرده بود واگربا مترهم‌مصرعها را اندازه میگرفتند، هیچ کم‌وزیاد نداشت ومو نمیزد،درست مثل قدما .

ولی شاعر این‌کاررا نکرده. نمیخواسته مصرع زیادی «نیك بشنو، نیك بنگر، نیکتربگمارهوش» وچندکلمهٔ حشو «درجهان ای‌دوست» رادرشعرش‌بیاورد. همچنین‌آنچه دراین قطعهٔ «اصلاح‌شده» کم‌دارد، نمیخواسته است‌کم‌داشته باشد. از همه اینها گذشته، میخواسته سخن‌خود راطبیعی و آن‌طور که از نظر تأثیر لازم‌است ، گفته‌باشد وبین‌اقتضاو کشش کلام و کمیت وزن هماهنگی برقرار کند. وزن‌را تابع‌و وسیلهٔ زیباتر کردن بیان موزون‌مقصودش کند نه‌برعکس. اومیخواهدبگوید:

«اگر بدین سان(که پاکان مردند و ازخودنامی جاودانه درجهان نهادند) بایستی‌پاك‌مرد، من‌چقدرناپاك هستم‌اگرازایمان (وشرف)خویش (به‌سبب‌جهد‌درراه هدفی‌بزرگ‌وعالی، ایمانم که چون‌کوه‌استواراست) یادگاری پایداروجاویدان‌مانند کوه برپهنهٔ بی‌بقا وفانی‌خاك‌نگذارم.»

وآنچه گفته است، تاحدی که ازشعربایدبرآید، برای مقصودش تقریباً کافی‌است .

وقتی‌ازاین توقع صرف نظر کردیم، یعنی‌متوقع نبودیم که سرایندگان آن‌گونه اشعار، شعرهای خودراخراب‌کنند تا از نظر وزن وقافیه مطابق‌عادت ما رفتار کرده‌باشند، وهنگامی که تااین‌حد بی‌انصاف‌وبدبین نبودیم که آن‌شاعران‌رابه عجز وقصوروتسامح‌دررعایت وزن‌منتسب‌داریم، دراین‌وقت میتوانیم‌کارآنان‌را بررسی کنیم‌وببینیم‌آیا این‌شعرها وزن‌دارد یانه‌واگرداردچگونه وزنی‌است‌واز کجاسرچشمه گرفته است ؛

آیااین‌گونه اوزان هیچگونه قرابت وخویشاوندی باوزنهای‌قدیم‌داردیا نه‌مطلقا آفریدهٔ ذهن‌منحرف و ناتوان سازندگان‌آنهاست؟ آیاقاعده وفائده‌ئی‌هم‌دارد یااین‌که دیمی‌وبی‌قاعده وفائده است ؛

تاکنون دربارهٔ این نوع وزن بطورجسته‌گریخته وبسیارناقص وناتمام گاهگاه بحث شده‌استولی این‌بحثها یاباحماسه‌سرائی‌واستهزاء (کاردوستان« نیما») بوده‌است‌یاآلوده به غرض (کارمخالفان) .

وقتی‌بحث‌آلوده به‌اغراض‌شخصی‌باشد، بهتراست نام‌آنرا بحث‌نگذاریم

مشاجره‌ئی است که بحث بهانهٔ آن‌شده تاحسابهای خصوصی‌صاف‌وپاك شود وهنگامی که‌همراه باحماسه‌سرائی واحیاناً عکس‌العمل نمائی وپاسخ ضمنی به‌بعضی چیزهای دیگرهم‌باشد، غالباً مطلب‌ازمیانه گم‌میشود. ولی‌من‌دراین مقاله نه‌غرض خصوصی باکسی‌دارم وحسابی‌پاك میکنم ونه‌حماسه میسرایم بلکه آن‌طور که‌لازم میدانم وتا آنجاکه ازمن ساخته است واصولافهم ودریافت خودرا دربارهٔ این«پدیده» درشعر پارسی بیان‌میکنم واین‌فقط‌به‌معنی مطالعه‌ئی دربارهٔ مطلب وبه‌صورت طرح مسأله است (طرح‌مسأله بشکلی که لازم‌است) ناکسان‌دیگری که صاحب‌نظروصالحنددراین بحث شرکت‌کنند ومطلب‌را کاملا روشن سازند. ازنظر این‌که در بعضی محافل حالا دیگر بطور جدی در این مورد پرسشهائی می‌شود و کمتر جوابی آنچنان‌که بایدبه‌این پرسشها داده‌شده، من‌باسلیقه ودریافت‌خودبه‌آنهاپاسخ‌میدهم.

درابتدا بایدگفت‌کسی‌که نخستین باربه‌سرودن شعردراین‌نوع وزنهاآغاز کرد «نیمایوشیج» است‌که سالهاپیش‌دردنبال کاوشهای خود، این‌بدعت وابتکار را پایه‌گذاشت. مدتهاکار اوناشناخته‌ماند،بود وشایدکسانی‌هم‌بودند (وهنوزهم‌هستند) که نمیخواستند (وهنوزهم‌نمیخواهند) چنین‌نوزادی رشدکند ولی‌این نوزاد رشد پیداکرده است وامروزطرفداران وپیروانی داردکه‌کارهاشان‌موج‌بزرگی رادرآثار موزون این‌عهدتشکیل میدهد واگرموزونات والحان‌جوانهای نوخاستهٔ امروزین رانیزبه حساب آوریم ، بایدگفت این موج بسیارگسترش یافته وسرتاسری شده است .

بسیاری‌که درابتدای امرخود راکنارنگه میداشتند ، خواه ناخواه بعدها به این توسع ومجال توجه پیدا کردند وغیرمستقیم ومستقیم زیر تأثیراین ابتکار «نیما» ودیگربدایع وبدعتهای وی‌قرارگرفتند وامروزجای پای‌این‌مرد درهمه جا پیداست واوبه‌حقیقت «پادشاه فتح» شعرنجیب وراستین معاصراست.

این‌نوع وزن‌که برخی آنرا « وزن‌شکسته» اصطلاح کرده‌اند، یك‌آفریدهٔ شگفت‌آفرینش (عجیب‌الخلقه) ودشمن آفریدگان دیگرنیست بلکه این‌هم نوعی است ازوزن‌که ازهمان اوزان قدیم‌اقتباس‌شده ودارای‌کمالی است وبعضی‌نقائص ونقصانهای انواع دیگررا هم‌ندارد .

شاید «نیما» آنجاکه میگوید: « درهنرهرکاری ازریشهٔ قبلی‌آب میخورد» (اگرچه بیشتربه محتوی نظردارد تاقالب) این‌نکته راهم‌میخواسته است‌بگوید که « وزن‌شکسته» او (که‌بی‌گمان وزن درست همین‌است) یك‌امرمن درآوردی و خلق الساعه وبی‌زمینهٔ قبلی نبوده است.

وقتی‌که «منوچهری»برای‌بیان‌آزادتر ومیدان‌گشاده‌ترمسمط ساخت، شاید کسانی مانند «عنصری» براوخرده‌هاگرفته بوده باشند وطعنها زده ،که این‌چه کاری است؛ ولی‌بعدها ارزش‌کار اوآشکارگشت وشایدهنگامی که اولین مستزادساخته شده نیزهمین طعن ولعنها درکاربوده .

این درست‌است‌که « وزنهائی‌که درشعرفارسی بکارمیرود، متعدد وگوناگون

است.» و« شایددر کمترزبانی، شعربه‌اندازهٔ فارسی وزنهای متنوع‌داشته باشد»(۱) وهمان طورکه برآوردشد، بیش‌ازصدوبیست وزن دردسترس اختیارشاعر پارسی زبان میباشد. این‌درست‌است‌که هروزنی ازاین اوزان دارای‌حالت وموزیك‌خاصی است وشاعرطبعاً وزنی رابرمیگزیند که حالت‌آن وزن باحالت مقصود ومطلبی که میخواهد دراوبگنجاند، هماهنگ ومتناسب‌باشد. اینهاکه شنیده‌ایم وخوانده‌ایم‌یا دریافته‌ایم، درست‌است وهمان‌طور که‌مثل‌زده‌اندبرای‌بیان‌اندوه ودرد ورنج‌غالباً یك وزن تند وضربی ورقص‌انگیز، خوب‌ومناسب نیست وازاین‌روفی‌المثل «فردوسی» برای بیان حماسی ورجزی پرهیجان خود بحرمتقارب را برگزیده است، زیرا موزیکی که این‌وزن‌داردبه‌مطالبی که «فردوسی» درآن‌گنجانده، میخورد ومیزیبد، شما هنگامی‌که ابیاتی‌با روایت ودکلامهٔ صحیح واستوارازاین گونه میشنوید:

« چو فردا بر آید بلند آفتاب — من وگرز و میدان وافراسیاب »
« که‌گفتت برودست رستم ببند — نبندد مـرا دست ، چرخ بلند »
« اگر چرخ گردنده اختر کشد — زهر اختری لشکری بر کشد »
« به گرز گران بشکرم لشکرش — پراکنده سازم بـه هر کشورش »

ازحالت‌سستی وکمالت پیرون میآیید.

این تأثیر(گذشته ازموضوع سخن وبیان فصیح و مهیجی‌که شعرها دارد) تا حدزیادی‌مرهون وزن‌است‌واگرهمین‌مطالب‌مثلا دروزن « بشنو ازنی چون‌حکایت میکند » گفته‌شده بود، هرگزاین تأثیر راندداشت.

(لکاتبه عفرله محضاً لدفع‌الملال :

چـون که فردا سر بر آرد آفتاب
این من و این گرز واین افراسیاب
هان که گفتت دست رستم را ببند ؟
هـی نبندد دست مـن چـرخ بلند
گرکه این گردنده چرخ اختر کشد
نیز اگر هـر اختری لشکر کشد
بشکرم بـا گـرز روئین لشکرش
پس کنم پرکنده در هر کشورش!!)

انتخاب وزن‌مناسب، گذشته ازآن‌که برخواننده وشنونده بهتراثرمیگذارد درسراینده وسازندهٔ شعرنیز مؤثراست وکلمات بهترومناسب‌تر با مقصود را به‌ذهن شاعرنزدیك میکند واین‌امری است‌تجربی.

شاعرپارسی زبان‌این مجال نسبة وسیع واین‌امکانات رادارد واگربه‌انتخاب الفاظ خوش‌آهنگ ومناسب وتناسب بیشترکلمانی‌که حروف‌آن هم گویای حالتی است، نیزتوجه داشته‌باشد، امکانات اوبیشترخواهدبود وبهتر ازعهدهٔ بیان مقصود

---

(۱) آقای دکتر پرویز ناتل خانلری درمجلهٔ سخن شمارهٔ ۵ دورهٔ پنجم صفحهٔ ۳۳۳

برخواهدآمد . البته این مربوط به داستان سرائی وموضوع‌پردازی است اماشعر حقیقی وتغنی همیشه باوزنش به‌ذهن شاعرمیآید .

اینها که برشمردم همه‌درست ولی‌باهمه تنوع اوزان و وسائل‌دیگردرقوالب معهود شعرپارسی، توجه‌به یکی‌دو نکته، که درزیربه‌آن اشارت میشود ، خالی‌از فایده نخواهدبود :

۱ــ هم درغزل وهم درقصیده ومخصوصاًدرمثنوی (که بسیاری ازآثاروصفی وحکمی وفلسفی وروائی‌بزرگ ودرجه‌اول ومهم‌زبان فارسی دراین قالب وشکل است) به‌علت یکنواخت بودن وزن وتساوی طولی‌مصراعها، گاهی (وشاید اغلب) شاعر (حتی‌شاعربزرگ وتوانا وتراز‌اول) دست وپای مطلبش درچنان‌قیدوبندی می‌افتدکه به‌جهد ومشقت فراوان میتواند خودرا از «مضایق» سخن‌بیرون کشد . « مولوی» میگوید :

« قافیه اندیشم ودلدارمن گویدم مندیش جزدیدارمن »

وبا این‌کار که اودرپیش داشت، اگرمیگفت « وزن‌میاندیشم و...» حقیقت بزرگتری راگفته‌بود (البته درمثنوی) واگرقصیده میساخت دلدارش‌باید فرمان رامضاعف ومؤکد میکرد زیرا درمثنوی قافیه‌چندان دشوار نمیآیدکه وزن‌اما در انواع دیگرشعر،هم قافیه مزاحم‌اندیشیدن به‌دلداراست هم‌وزن.

شاعرغزل سرا وقصیده گو ــ چون‌غزل وقصیده‌ئی‌که برای‌بیان یك‌قصد یا حال واحساس میسراید ، چندان طولانی نیست وتغییرحالت وصحنه ندارد وگرنه برای حال واحساس یاقصدی دیگروزنی دیگر ومناسب برمیگزینند ــ شاید بهتر بتواندازآن امکاناتی که‌گفتیم استفاده‌کند ولی شاعر مثنوی سراکه کاربزرگتر و وسیعتری راتعهد میکند، خیلی‌کم میتواند چنان‌توسعاتی‌داشته باشد. با این‌که‌از دست قافیه زحمتش کمترازقصیده‌سازاست ودرمورد تغییروزن‌که هرگزمجازنیست یعنی حق ندارد وزن‌را ، با این‌که تغییرصحنه و اشخاص داستان وحالات مقالات ایجاب میکنند ، تغییردهد. شاعران‌بزرگ مثنوی سرا چنین‌کاری نکرده‌اندکه به مناسبت حال ومحل وزن را عوض کنند(۱) مثلا شاهنامه بزرگترین وعالی ترین

---

(۱) درمیان آثارمعاصران، مثنوی «روح‌پروانه» ازاین قاعده مستثنی‌است زیرا در آن دو وزن‌اختیارشده ولی‌اتفاقاً هیچ‌یك‌ازآن دووزن مناسب‌بامحتوی‌کلی آن مثنوی‌ــ که غم‌انگیزاست ــ نیست. ضمناً بدنیست دراینجاگفته شود اوزانی‌که تابه‌حال‌در آن‌مثنوی‌سروده‌شده‌است(البته‌مثنویهای‌مشهور ومفصل‌کاراستادان‌منظور است نه بعضی‌آثاردرجه سوم وپاره‌ئی‌نوحه‌های عامیانهٔ مذهبی) ازاین‌چند وزن‌کوتاه خارج‌نیست. اشارهٔ من به‌این اوزان وطبقه‌بندی آن تاوزن هفتم مأخوذ است‌ازنامهٔ استاد بزرگوارم جناب«پرویزکاویان جهرمی»که‌سرآمد همه‌اساتیدی است‌ازمشاهیر که من‌میشناسم،درفنون ادب وخاصه دردستورزبان فارسی‌که تألیف برجستهٔ آن بزرگواروقتی منتشرشود خط نسخ برهمه تألیفها دراین مورد خواهدکشید و کاری است ازحیث‌عظمت و کمال مانندکار «دهخدا» در «لغت‌نامه» .

منظومهٔ زبان‌فارسی را درنظرمیگیریم. سلسله داستانهائی‌است که «فردوسی» شاعر بزرگ عجیب شکیبا وتوانای شش‌بیوری، آنها را درشصت هزاربیت به‌نظم کشیده است. همه‌این شصت‌هزاربیت دربحرمتقارب است. دراین کتاب یک‌صد وبیست‌هزار «فعولن فعولن فعولن‌فعول» قالب همه مطالب شده است. مصرعی نیست که ازاین میزان خارج باشد. اما دراین کتاب اگروزن یکیست ، صحنه‌ها واشخاص‌وحالتها یکی‌نیستند و بسیارمتنوع ورنگینند:

یک جاصحنهٔ قیام «کاوه» است (این حماسهٔ بزرگ نژاد آریا) به‌یاری « فریدون» وفریادخلق کیفرخواه. یک‌جاسربریدهٔ «ایرج» پیش‌چشم‌پدرپیراوست. یک جا داستان‌عشقبازی «زال» است با « رودابهٔ» بلندمو.

→ حضرت استادی‌آن نامه را بخواهش‌من‌در۱۳۲۳ شمسی مرقوم فرموده‌اند .

اوزان مثنویها :

شبی چون شبه روی شسته به قیر — نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
(وزن شاهنامه)

بشنو از نی چون حکایت میکند — از جدائیها شکایت میکند
(وزن‌مثنوی مولوی)

ای همه هستی ز تو پیدا شده — خاک ضعیف از تو توانا شده
(وزن مخزن‌الاسرار نظامی)

با تو بودن شبی محالی نیست — آخرامشب شبی‌است سالی نیست
(وزن‌هفت‌گنبد نظامی)

ای نام تو بهترین سر آغاز — بی نام تو نامه کی کنم باز
(وزن‌لیلی ومجنون نظامی)

شنید سنم که‌هر کوکب جهانی‌است — جداگانه زمین و آسمانی است
(وزن خسرو وشیرین نظامی)

خارکش پیری با دلق درشت — پشتهٔ خار همی برد به پشت
(وزن سبحة‌الابرارجامی)

ودر این‌اواخرنیز دربعضی اوزان کوتاه دیگر،مثنوی‌سروده شدکه‌مشهورتر ازهمه اینست :

لاله چون دختران پر آزرم — دارد از روی بیگانگان شرم
(اردیبهشت نامهٔ « رعدی آذرخشی»)

که این وزن مأخوذ ازوزن « افسانهٔ نیما یوشیج»است وبسیاری برآنند که این وزن استخراج «نیما»ست ولی‌پیش ازاو درتصنیفی از « عارف » شاید بطور ناخود آگاه درتصنیف نهم «عارف» که بعدارشکست «محمدعلی میرزا» (در۱۳۲۹ ه . ق .) گفته‌شده است :

« کارعشقم چه‌بالاگرفته
برسرمن‌جنون جاگرفته

←

یك جا صحنهٔ وحشتناك ورقت انگیزی است که هنگام دیدن آن اشك از چشم هر کس میتراود :

« رستم» بزرگترین قهرمان کتاب بربالین فرزند دلاورش نشسته؛ فرزندی که خود هم اکنون باخنجر پهلوی اورا شکافته‌است . جای‌دیگر «بیژن» است که‌با «منیژه» عشق ورزی‌میکند و«بزرگمهر» است که درمجلس‌مجللی‌نشسته است وپند می‌سراید و«فردوسی» است که ازتهیدستی‌وسال که نیرو گرفته است وچشم ودست که

→ ترك چشمت ، نی‌زپنهان
آشکار آشکار آشکار، ای نگارا
خانهٔ دل به‌یغما گرفته ...»

(دیوان «عارف» ص۳۶۶)

وهم در«مارش‌خون» ازقولهای‌سرودهٔ «عارف» در۱۳۴۱ ه. ق.

« رنگ خون رنگ میمون مینوست
دشت بی‌لاله دیدن نه نیکوست
گل به‌دربارخون تهنیت گوست
قوهٔ مجریهٔ کائنات است»

(دیوان «عارف» ص۴۲۰)

همزمان با «عارف» هم‌تا آنجا که من‌اطلاع دارم ابتدا شاعر عرفان مشرب « حاج میرزا حبیب خراسانی» مسمطی به‌این وزن‌سروده که یك‌بندش که یادم‌مانده اینست :

« بنده‌ام ره بجائی ندارم عقل و تدبیر و رائی ندارم
درس از خود هوائی ندارم ره به دولتسرائی ندارم
درگه دوست دولتسرایم»

که دردیوانش چاپ شده و«ادیب نیشابوری» این مسمط را جواب گفته . مصرعی از« ادیب» درجواب «حبیب» که گفته بود « من گدامن گدایم »یادم مانده که گفته است: « من خدا من‌خدایم » (گویا بعضی ازشاگردان «ادیب نیشابوری» هم دراین وزن‌شعرهائی سروده باشند منجمله استاد اجل«بدیع‌الزمان فروزانفر») باری بعدها این‌وزن با «افسانه نیمایوشیج» رواج‌یافت.

پیش ازاینها هم این‌وزن درنوحه‌ها وسرودهای مذهبی‌متداول‌بود، ازجمله درکتاب منظوم ومنثور «محرق‌الفؤاد» اثر«ملارضای رشتی» متخلص‌به«محزون‌الذاکرین» (تهران. علی‌اکبر کتابفروش تجریشی صفر ۱۳۳۱ ه . ق . کتابخانهٔ ملی شمارهٔ ۲۰۱۰) چنین‌میخوانیم (درپریشانی حال سکینه خاتون برسر نعش پدر مقامش ،گفتاررقیه عمه‌جان باآه وفغان):

گفتا سکینه، بافغان، درقتلگه باساربان
رحمی‌نما بربیکسان، برحال‌زارکودکان
بر یتیمان مزن تازیانه ←

آهو، شکایت‌میکند وپیروزی اعراب‌است وسرانجام آخرشاهنامه است که خوش‌نیست وبسی صحنه وحالت دیگر.

شاید مناسب‌ترین مواردی که این وزن مهیج وپرشکوه جای خود را پیدا کرده ، همان‌میدانهای‌پرهیجان جنگ وزورآزمائی‌است والا- اگر تعصب وتحجری درکارنباشد وبخواهیم روشن‌بینانه وامروزین داوری کنیم - باید بگوییم که منطقاً این‌همه جلوه‌های گوناگون و حالات مختلف نمیتواند بایك وزن و موزیك لباس نظم بپوشد .

⟵ تابکی میتمائی بهانه... الخ» (۲۵۳)

چنان که پیداست‌بیت‌اخیرشاهد گفتهٔ‌ماست. و نیزدرهمین کتاب «نوحهٔ‌مشروحه درتوسل به‌حضرت حجة‌امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه ، مقام مقام نوحهٔ قدیم ، اکبرم زارودرخون طپیده :

« جملهٔ اوصیا را تو خاتم ماسوی الله به حکم تو محکم
این جهان از وجودت منظم بی طفیلت نروید گیاهی
ای امام زمان چون‌توشاهی
ده به‌این بی‌پناهان پناهی...
کشته دید اصغر شیر خواره آن‌که دید اکبرش پاره پاره
زخمهایش فزون از ستاره گفت دنیا نیرزد به کاهی
ای امام زمان چو تو شاهی
ده به این‌بی پناهان پناهی... الخ» (ص۸-۲۵۷)

می‌بینید که وزن، وزن «افسانه» است وتازه حواله‌به«مقام قدیم: اکبرم‌زار ودرخون طپیده» میدهد مقصوداین‌که این وزن ازقدیم نزد اهل‌طبع تداول‌داشت. اعتقاد من آنست که«عارف» درتصنیفهای خود ازاوزان نوحه‌ها بسیارتأثرپذیرفته. «ادیب» و«جیب» هم‌بعید نیست که از اوزان نوحه سرمشق گرفته باشند زیرا این شعرهارا درمشهد گفته‌اند ومشهدچنان که‌میدانیم ازشهرهای نوحه‌خیزاین‌ملك‌است وخدای به‌داند .

دراین زمینه درمقدمهٔ « هفت‌اورنگ» سرودهٔ «جامی» که‌گویا خود نوشته است، بحثی مختصرشده است وشش وزن (ازشماره ۱ تا۶ به‌ترتیبی که ما نوشتیم) خاص مثنوی، فهرست‌وار ذکرگردیده واضافه‌برآن دو وزن دیگر که «امیرخسرو دهلوی» درآن مثنوی‌سروده ، آمده‌است ازاین‌قرار:

«بحرمتقارب مثمن هرمصرعش چهاربارفعولن :
بدین‌مثنویات سبع از بدانی شود منکشف سرسبع المثانی»
ودیگری « بحرسریع مسدس هرمصرعش سه‌بارمفتعلن، چنان‌که :
آمده این هفت گل تازه وتر تازه کن رونق گلزار هنر »
(رك: هفت اورنگ جامی‌به تصحیح ومقدمهٔ مدرس گیلانی-تهران-۱۳۳۷ خورشیدی - ص۳۶ مقدمه)
⟵

اما شاعر ناچار است که از این «فعولن فعولن فعولن فعول» اصلا خارج نشود. او هرگز حق ندارد زلال شعر و آفرینش خود را از معبری عبور دهد و به بستری شایسته‌تر و مناسب‌تر از این حصار پولادین بکشاند؛ هرچند حال و محل، چنین تغییر مسیری را ایجاب کند.

۲ ـ از این عیب و مشکل گذشته، همهٔ مصراعها باید از حیث تعداد ارکان مساری باشند و این مبنای اساسی عروض فارسی و عربی است و در «المعجم» و «اساس الاقتباس» و «معیار الاشعار» و دیگر کتب فن، در اولین تعریف شعر میخوانیم که کلامی است مخیل و موزون و مقفی و **متساوی**.

اساس بدعت «نیما» در وزن از همین جاست که در قید **متساوی** تجدید نظر کرده و آنرا نپذیرفته است و نیز در قافیه که گفته‌اند تشابه اواخر ادوار است، بدعت گذارده یعنی وقتی قید متساوی بودن زده شد، **ادوار** به آن شکل قدیم نخواهد بود و بنا بر این دور آنچنانی که نبود تشابه اواخر دورها نیز طبعاً به آن حالت نخواهد بود و این مرحله دوم بدعت «نیما» است. یعنی اول وزن را از حالت متساوی بودن ارکان و افاعیل انداختن و آنرا تابع اقتضای معنی کردن، آنگاه قافیه‌ها را در اواخر ادوار نیاوردن بلکه در مختتم جملات شعری و برای پایان بندی مصرعها و تذکار خاطر خواننده و آرایش سخن و ایجاد تداعی آوردن.

حال آن که در آن شیوه همه معانی باید در قالب سه «فعولن» و یک «فعول» (یا «فعل») بگنجد و اگر یک جا مطلب شاعر در «فعولن» دوم تمام شد، باید باقی مصرح را پر کند و چه بسا آن طور که دلش میخواهد از آب در نیاید. یا اگر مثلا یک جا مطلب او، جملهٔ شعری او، در وسط مصرع دوم تمام شد باز نمیتواند جای بقیه را خالی بگذارد چه بسا چیزهائی در آنجا میگذارد که لزوم ندارد و از نوع «اصلاح» آن شعر ابتدای مقاله است یا بسیار اتفاق می‌افتد که شاعر برای بیان جملهٔ ئی یک بیت پر کرده اما هنوز جمله تمام نشده است، ناچار به بیت دوم میرود و وسط مصرع اول بیت دوم یا آخر آن، مطلب تمام میشود و باز بقیهٔ «فعولن»ها با دهان باز التماس دعا دارند.

شاید «**تئودور نولدکه**» مستشرق بزرگ آلمانی ناظر به این نکته بوده است آنجا که گفته: «... اگر میخواستیم... با اطمینان قاطع و ذوق سلیم شاهنامه را اصلاح

← که «جامی» بر آن دو وزن اعتراض کرده و شرط او زان مثنوی را دو صفت «خفت» و «عذوبت» دانسته و نوشته است که در این دو وزن این دو صفت را جمع نمیبینند: «سلامت طبع به آن حاکم است که از اول فضیلت خفت (= سبکی) منتفی است و از ثانی فضیلت عذوبت مفقود.» (همان کتاب و همان صفحه)

واما وزن:

«پروانه به حال تو دل شمع بسوزد تنها نه دل شمع، دل جمع بسوزد»

که وزن متوسطی است و شاعر بزرگوار معاصر، «شهریار» در آن مثنوی سروده است و نیز وزن.

«امشب ز باده آتش دل باد میزنم دیوانه میشوم بخدا داد میزنم»

که «عماد خراسانی» غزلسرای شهیر، شعر خوب «شبی بر مزار خیام» را در قالب مثنوی بدین وزن سروده است، از وزنهائی است که استادان پیشین به این اوزان متوسط مثنوی نسروده‌اند.

کنیم... تعدادبیتهای شاهنامه به سی‌هزارتنزل‌میکرد. آری حق‌بود که مصرع دوم بسیاری ازبیتها راحذف کنیم .» (۱)

من بی‌جستجوی زیاد، چند بیت ازجاهای مختلف شاهنامهٔ بسیار ارجمند انتخاب کرده‌ام که آنها رامی‌نویسم . کلماتی که در بین‌هلالین میگذارم، به نظرمن از آن کلماتی‌است که‌شاعر به‌وسیلهٔ آنها میخواسته‌است فقط دهان«فعولن» و«فعول»های سمج وسیری‌ناپذیررا پر کند والابه‌آنها هیچ‌احتیاجی نیست‌جز پر کردن وزن ؛ خلاصه ازآنهائی‌است که «نولدکه» میگوید بایدحذف میکردیم. نظرمن اینست که خوانندگان ممکن‌است‌دراین مورد داوری کنند :

« ز خون دلیران به دشت اندرون چو دریا زمین‌موج زن شد (زخون) »

*

« سپهبد سوی کاخ بنهاد روی (چنانچون بود مردم جفتجوی)»

*

« نگه کرد فرزند را زال زر (بدان نامبردار با زور وفر) »
« زشادی دل‌اندر برش بر تپید که رستم بدانسان هنرمندیدید »

*

« درین سال یك شب نیایش کنان بخواب اندرون شد(ستایش کنان)»

*

« مباد این که دین نیاکان خویش (گزیده جهاندارپاکان خویش) »
« گذارم ؛ بـه دین مسیحا شوم نگیرم به خوان باژ وترسا شوم »

*

« یکی دختر آورد تابنده چهر ز خورشید تابنده تر (برسپهر) »

*

« پس پردهٔ ما یکی دختر است که ازمهتران درخرد مهتراست »
« بخواهی تو بر پاکی دین ما چنانچون بود راه و آیین ما »

که آنچه دربیت‌اخیر زاید نیست این‌کلمات است: «چنانچون بود راه و آیین(و) دین‌ما بخواهی» یا: «بخواهی بردین (و) راه وآیین‌ما » یعنی‌مطابق‌راه وآیین‌ما آن‌دختررا بخواهی، خواستگاری کنی، به‌خانه‌بری، به زنی گیری.

درشاهنامه این‌گونه ابیات‌بسیارزیاد است. شاید هیچ صفحه‌ئی ازاین کتاب عزیز نباشد که در آن‌بیتهائی ازاین‌دست به‌حدوفوربیدانشود واگر بخواهیم به گفتهٔ «تئودورنولدکه» (که شاهنامه را بادقت‌عجیبی وشایدخیلی بیشتروبهتروعمیقتراز بسیاری ادیبان ماخوانده) اعتمادکنیم، بایدبگوییم نیمی‌ازشاهنامه زاید است، این حرف ممکن‌است بر بسیاری‌گران بیاید ولی‌حقیقت این است که‌گفتم. ماگویا بایدحقیقت را از«افلاطون» و«فردوسی» بزرگ‌نیزبیشتردوست بداریم.

این‌گونه ضرورتهای وزن واین‌دربایست والتزام برای قوی‌دستانی مانند «فردوسی» و «مولوی» نیزگاه موجب‌میشود که حتی‌ازقواعد مسلم‌دستوری سرباز-زنند. درداستان خواب‌دیدن «ضحاك» درشاهنامه میخوانیم :

---

(۱) حماسهٔ ملی ایران اثر تئودورنولدکه ، ترجمهٔ بزرگ علوی ـ چاپ دانشگاه. ص ۱۴۰

« در ایوان شاهی شبی دیر باز بخواب اندرون بود با ارنواز »
« چنان دید کز کاخ شاهنشهان **سه** جنگی **پدید آمدی** ناگهان »
« **دو** مهتر **یکی** کهتر اندر میان به بالای سرو و به فر کیان »
« دمان پیش ضحاك **رفتی** به جنگ **زدی** برسرش گرزهٔ گاو رنگ »

« ضحاك » سه نفر جنگی رادرخواب دیده‌است اما «فردوسی» فعلهای اعمال آن سه تن را به‌ضرورت وزن مفرد میآورد : «پدید آمدی» ، «رفتی» و «زدی» که باید «پدید آمدندی» ، «رفتندی» و «زدندی» باشد. «ی» گزارش خواب رارعایت فرموده است اما ضمیرجمع رانه. دردو بیت اخیرشاید فاعل همان یکی باشد اما در بیت دوم هرسه پدید آمده‌اند، وبازاز فردوسی که به‌ضرورت وزن برای فاعل جمع فعل مفرد آورده است. درداستان جنگ رستم با خاقان چین پس از پیروزی، رستم غنائم جنگی را توده می کند و برای لشکرخود سخن میگوید؛ ازجمله میگوید:

« بر آن **بود** «کاموس» و «خاقان چین » که آتش **برآرند** از ایران زمین »
« به گنج و به انبوه **بودند** شاد زمانی ز یزدان **نکردند** یاد » که باید در مصرع اول نیز فرموده باشد :

برآن بودند «کاموس وخاقان‌چین »

واین سخت آشکاراست .

نظیرهمین حال است «مولوی» راآنجا که میگوید:

« **موسی و عیسی** کجا **بد** کافتاب کشت موجودات را میداد آب »
« **آدم و حوا** کجا **بود** آن زمان که خدا بنهاد این زه درکمان»

که «موسی» و «عیسی» دربیت اول و «آدم» و «حوا» دربیت دوم دوتن ذی شعورند وفعلشان درجمله بایدجمع بیاید اما «مولوی» بزرگ مابه‌ضرورت ، مفرد آورده است . بایدبگوید: «موسی وعیسی کجا بدند که ...» ونیز «آدم وحوا کجا بودند آن زمان...» ازینگونه موارد نیزبسیاراست ، حتی درشعر بزرگان درجه اول زبان ما تاچه رسد بدیگران.

تازه «فردوسی»، این فرزند عالی قدرخراسان، (همچنان که «مولوی») یکی ازبزرگترین (وازجهاتی شایدبزرگترین) شاعران سخندان و سخنور زبان پارسی؛ است؛ ازخدایان افسانگی وخداوندگاران شعر گذشتهٔ ماست. چربدست چیرگامی است که کتابش با این‌همه هزارسال است برزبان پارسی، چنانچون ترازوئی راستگو وانحراف ناپذیر، حکومت میکند وهنوز زبان ما پس ازده قرن ازسلطهٔ زبان او و حتی ریزه خواران خوان اوخارج نشده است .

اوکاربزرگی راتعهد کرد واز عهده برآمد ؛ کارش ابتکار وخلاقیت دارد و سرشاراز ارزشی بی‌انتهاست وازکسانی‌است که به ابدیت پیوسته‌است.

این کار اوست باهمه توانائی و قدرت فوق‌العاده وعجیب وافسانه وارش والا (ازچندتن شاعربزرگ دیگر که این‌هزارسال بخود دیده است اگربگذریم) کار تقلید پیشگان بازاری پس ازاوکه معلوم است . [دنباله‌دارد]